



«در فیلم من به جای برف زمستانی، باران بهاری می‌بارد زیرا می‌خواهم سرسبزی و طراوت کردستان را نشان دهم نه سرمای خشن آن را». این‌ها حرف‌های «محمدعلی باشه‌آهنگر» است؛ کارگردان فیلم «فرزند خاک» (تلخ عین عسل).

باشه‌آهنگر بعد از ساخت دو مجموعه‌ی تلویزیونی «نیمه‌ی گمشده» و «تاصیح» و فیلم سینمایی «نبات داغ» که هر کدام فضای خاص و متفاوتی از هم داشتند، به سراغ موضوعی دیگر (تفحص جنازه‌های شهیدان در کردستان عراق) رفته است و به نظر می‌رسد که فیلمی متفاوت - هم از نظر فرم و هم از نظر محتوا - ساخته است. این فیلمساز آبادانی که علاقه‌ی ویژه‌ی به کردها و فرهنگشان دارد، تابستان سال جاری فیلمش را در ارتفاعات منطقه‌ی کوهستانی باوه و اورامانات کلید زد تا شاید با ساختن این فیلم خلاء کم‌کاری و بی‌توجهی فیلمسازان غیر کرد ایرانی به نقش مهم و قابل تحسین کردها در ۸ سال دفاع مقدس را پر کنند. هر چند که محور داستان فیلم او تفحص جنازه‌های شهیدای ایرانی در کردستان عراق است اما حاصل این جست‌وجو به نمایان شدن رمز و رازها و ناگفته‌هایی در خصوص کردها و جنگ انجامیده است. گفت‌وگوی ما با باشه‌آهنگر را در ادامه بخوانید.

گفت و گو با محمدعلی باشه‌آهنگر، کارگردان فیلم فرزند خاک

## صید مروارید از دریای مواج کردستان

### مختار شگری‌پور

حتی بعد از جنگ ادامه داشت و هم‌چنان ادامه دارد. زمانی که حزب بعث در عراق حاکم بود، با کردها و شیعیان مشکل داشت؛ شیعیان جنوب عراق را می‌کشت و برای سرکوب کردها فاجعه‌یی به نام «انفال» راه انداخت که در جریان آن بیش از ۱۸۰ هزار نفر از کردهای عراق ناپدید شدند و حدود ۳ هزار روستای کردنشین عراق ویران و ساکنان آن‌ها یا در گورهای دسته‌جمعی مدفون شدند و یا به جنوب عراق کوچانده شده و در اردوگاه‌ها و زندان‌های رژیم بعث عراق محبوس شدند. ارتباطات مسالمت‌آمیزی که در این گذر تاریخی بین کردها و فارس‌ها به وجود آمد، باعث گشوده شدن مسیر جدیدی بر این دو قوم از لحاظ روابط انسانی، اجتماعی و فرهنگی شد؛ آن‌ها به شدت روی هم اثر گذاشتند و به این نتیجه رسیدند که دردهای همدیگر را می‌فهمند و می‌توانند در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. در این فیلم هم وقتی مینا بی‌می‌برد که جنازه‌ی همسر شهیدش در آن روستای کردستان عراق حکم مقبره‌ی امامزاده‌یی را پیدا کرده که مردم به آن تاسی می‌کنند، از آوردن جنازه به این سوی مرز صرف‌نظر می‌کند و برای نجات جان یک انسان که بجهی بازمانده از گونا است، مسیرش را تغییر می‌دهد.

به گمان من داستان فیلم شما دوباره است. پاره‌یی از آن درباره‌ی مینا است که در جست‌وجوی جنازه‌ی همسر شهیدش است و در این گذر به نوعی زندگی این همسر شهید در دوران پس از جنگ آسیب‌شناسی می‌شود اما وقتی مینا به کردستان می‌آید و در آن‌جا با گونا و خانواده‌اش آشنا می‌شود، رنج‌ها و مسایل کردها و تأثیرات ویرانگری که جنگ بر روی زندگی آن‌ها گذاشته مطرح و شکافته می‌شود. آیا شما این مسئله را در نظر داشته‌اید یا این وقایع در زمینه‌ی پرداخت به داستان مینا اتفاق می‌افتد؟ من در اصل این دو موضوع را جدای از هم نمی‌بینم و فکر می‌کنم اگر گلوله‌یی از آن سوی مرز شلیک شود، در این سوی مرز یک انسان بر زمین می‌افتد و برعکس و در این میان قبیله‌یی داغدار می‌شود. در واقع اگر گونا در آن سوی مرز رنج بکشد، تأثیر این رنج در این سوی مرز نیز حس می‌شود و برعکس، اصلاً این ما هستیم که این مرزها را به وجود آوردیم. در فیلم این دو زن چنان اثری بر هم می‌گذارند که مینا جایگزین گونا می‌شود؛ یعنی شرایطی پدید می‌آید که مینا دیگر به دنبال جنازه‌ی خلبانی می‌گردد

داستان فیلم فرزند خاک حول چه موضوع و مضمونی است؟ حول محور تفحص جنازه‌های شهیدان. فیلمنامه‌ی این فیلم را من و «محمدرضا گوهری» نوشتیم؛ بر اساس پژوهش‌های مستندی که در طول چند سال درباره‌ی پیدا شدن و برگرداندن جنازه‌های شهیدایی که توسط حزب بعث عراق شهید شده بودند، انجام دادیم. ما در این مستندات دریافتیم که تعداد زیادی از جنازه‌های شهیدای ما توسط زنان کرد پیدا شده‌اند و سپس با کروکی‌هایی که آن‌ها در آن سوی مرز می‌دادند، گروه‌های تفحص آن‌ها را پیدا کرده و به این سوی مرز برمی‌گرداندند. داستان فرزند خاک نیز که از دل این تحقیقات برآمده، درباره‌ی سرباز شهیدی است که در ۱۹ سالگی اسیر و سپس شهید شده و جنازه‌اش برگردانده نشده و حالا همسر ۲۵ ساله‌ی او «مینا» بعد از حدود ۲۰ سال به دنبال جنازه‌ی همسر شهیدش به منطقه‌ی مرزی بین کردستان ایران و عراق می‌رود تا خودش پیگیر جنازه‌ی همسرش شود. مینا در این میان با یک زن کرد عراقی به نام «گونا» آشنا شده و با او به آن سوی مرز می‌رود و در جریان ارتباطاتی که با گونا و خانواده‌اش پیدا می‌کند، متوجه می‌شود که گونا نیز مانند او همسرش را در جنگ از دست داده است، به این ترتیب داستان فیلم، داستان دو زنی است که در منطقه‌ی بحرانی از جهان، همسرانشان را در جنگ از دست دادند و این درد مشترک، آن‌ها را چنان با هم صمیمی می‌کند که در پایان فیلم گونا به خاطر یافتن جنازه‌ی همسر مینا جانش را از دست می‌دهد و مینا نیز مسئولیت سرپرستی بجهی گونا را به عهده می‌گیرد و برای نجات جان آن بچه به مرز ایران برمی‌گردد.

به این ترتیب داستان فیلم به نوعی به وضعیت مردم کرد عراق و ایران در زمان جنگ ارتباط پیدا می‌کند؟

ببینید، ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در منطقه‌ی بحرانی از جهان یعنی خاورمیانه واقع شده است. این منطقه آستان حوادث بسیاری است و قومیت‌های مختلفی در آن زندگی می‌کنند که بر همدیگر اثر می‌گذارند، در این‌جا به طور مشخص مراد من از قومیت، قومیت کرد است که در بخش‌هایی از کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه پراکنده‌اند، در این منطقه‌ی بحرانی جنگی بین کشورهای ایران و عراق رخ داد که در این جنگ ارتباطاتی بین کردهای عراق و ایران شکل گرفت که این ارتباطات



که پیش از این گونا به دنبال آن بود تا از این طریق روی وضعیت زندگی گونا اثر بگذارد.

**چطور شد که پاره را به عنوان لوکیشن فیلم انتخاب کردید؟**  
چون این شهر از نظر جغرافیایی و اقلیمی کردی‌ترین شهر ایران است. من تنها شهرهای کردستان ایران بلکه شهرهای کردنشین عراق همچون سلیمانیه، دهوک و اربیل را نیز دیدم ولی هیچ‌کدام از این شهرها طبیعت زیبا و بکر کوهستانی پاره و ویژگی‌های بومی و فرهنگی آن‌جا را ندارند؛ البته می‌توان نیز خیلی زیباست ولی پاره را انتخاب کردیم چرا که فکر کردیم ویژگی‌های کردی‌تری را در خود نهفته دارد.

**فکر می‌کنم شما به عنوان یک فیلمساز شایسته است که در ساخت فیلم خود بر مینا و اساس فرهنگ و آداب و رسوم اصیل کردی عمل کنید تا این فرهنگ و عناصر آن احیا شود.**

قرار نیست من با فیلم فرهنگ را احیا کنم بلکه می‌خواهم داستانی را تعریف کنم و در آن داستان، به فرهنگی اصالت بدهم که ممکن است حتی کارکرد برعکس داشته باشد در کردستان گویش‌های هورامی، سوران، کرمانجی، کلهری و ... وجود دارند و گاهی پیش می‌آید که یک کرد فقط گویش خود را می‌فهمد. به عنوان مثال در این‌جا خیلی از کردها گویش «فایق محمدی» که بازیگر فیلم است را نمی‌فهمند و این در صورتی است که او در فیلم «همین قیادی» با همین لهجه صحبت می‌کند.

من به عنوان بیننده‌ی که کردستان را دوست دارم، فکر می‌کنم اقلیم کردستان بهانه‌ی شده برای نمایش دادن فقر و با این مسئله به شدت مخالفم. من معتقدم فرهنگ کردی یک فرهنگ پیشرو با تمدنی هزاران ساله است پس چرا باید این‌گونه به نابودی کشانده شود؟! به همین دلیل با این‌که تعدادی از فیلم‌های کردی زیبا و تکان‌دهنده هستند و خیلی آن‌ها را دوست دارم اما سعی نکردم از آن‌ها تأثیر بپذیرم؛ به عنوان مثال همه‌ی این‌گونه فیلم‌ها در زمستان ساخته شده‌اند ولی من در بهار فیلم را ساختم و در این نوع فیلم‌ها برف می‌بارد اما در فیلم من باران می‌بارد چرا که خواستم طراوت و سرسبزی کردستان را نشان دهم. دلم نمی‌خواست خشونت کردستان را تصویر کنم زیرا لطافت در سینما کارکرد بهتری دارد و گرنه ایجاد بستر خشونت کار بسیار ساده‌ی است.

**این نگاه شما قابل تحسین و تأمل است اما با توجه به این‌که فیلم شما وجهی رئالیستی دارد، ضرورت نداشت واقعیت‌پردازی و باورپذیری را در نظر می‌گرفتید؟**

من از واقعیتی که دیدم اثر گرفته‌ام و سعی کردم بر مینای همان واقعیت موجود و تحقیقاتی که داشته‌ام عمل کنم.

**شما و آقای گوهری که به طور مشترک فیلمنامه را نوشته‌اید، چه قدر در نوشتن فیلمنامه به ادبیات کردی توجه کردید؟**

من و آقای گوهری مدت‌ها اقلیم‌های مختلف کردستان ایران - از روانسر و جوانرود گرفته تا شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی - را گشتیم و خودم نیز به آن سوی مرز رفتیم. ما تحقیقات زیادی کردیم و برای نوشتن فیلمنامه، بر اساس دیده‌ها، شنیده‌ها و سایر مطالعاتی که داشتیم عمل کردیم. من به عنوان یک فیلمساز غیر کرد فقط از آن‌چه می‌بینم اثر می‌گیرم و به همین خاطر ادبیات شفاهی و آن‌چه سینه به سینه نقل شده، به کار ما آمد نه یک ادبیات کلاسیک و اسطوره‌ی که ریشه در ادبیات کردی داشته باشد.

**اما برای شناخت فرهنگ، آداب و رسوم، خلق و خو و رفتارهای یک قوم یا ملت، ادبیات مکتوب یکی از معیارها و ابزارهای اصلی است، در فیلمنامه نوشتن که دیگر جای خود را دارد و شما می‌توانستید از آثار داستانی و شعری کردی که عمدتاً در کردستان عراق به نگارش درآمده‌اند بهره‌ی زیادی ببرید چرا که آثار داستانی کردی می‌توانستند**

## دلم نمی‌خواست خشونت کردستان را تصویر کنم زیرا لطافت در سینما کارکرد بهتری دارد و گرنه ایجاد بستر خشونت کار بسیار ساده‌ی است

**دستمایه‌ی خوبی برای نوشتن فیلمنامه‌ی شما باشند و یا آثار شعری کردی که بهترین منبع برای شناخت زندگی، فرهنگ، عقاید، منش‌ها، رفتارها و سرگذشت کردها هستند.**

ولی داستان فیلم من بر اساس زندگی روزمره‌ی مردمی است که روزانه شاهد رنج‌های بی‌شمارشان هستیم.

**اتفاقاً رنج همین مردم در آثار ادبی مکتوب کردی بسیار عمیق‌تر و اساسی‌تر طرح و حتی ریشه‌یابی شده است و از طرف دیگر این قضیه واضح است که ادبیات مکتوب، همیشه تجلی‌گاه و منصفی ظهور عامه‌ی مردم بوده است. در واقع این نکته‌ی مهم، نقطه‌ی عطف ادبیات مکتوب کردی نیز هست.**

ببینید، ما از دریای موج کردستان، مرواریدهای خودمان را حصد کردیم و ادبیات شفاهی کردی را بر ادبیات مکتوب این قوم ترجیح دادیم.

**و در آخر صحبت خاصی دارید؟**  
می‌خواهم بگویم پاره مثل خانام شده است به طوری که اگر در هر خانه‌ی را بزنم با کمال خوشرویی با من برخورد می‌کنند من هم به خاطر نان و نمکی که در این شهر خوردم این مردم را بسیار دوست دارم. دیگر این‌که اکنون ما در مسیر آزمون و خطا هستیم و اگر این مسیر آزمون و خطا باز نباشد، دیگر هیچ فیلم اقلیمی ساخته نخواهد شد، نه تنها در کردستان بلکه در لرستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان و ... این امکان باید باشد چرا که من به طور قطع اشراف صددرصدی به فرهنگ کردها ندارم ولی بدانید که برای نشان دادن رنج‌های این مردم وارد این منطقه شدم و اگر خطایی از من در کارم سر زده باشد یا در جاهایی به این فرهنگ لطمه زده باشم، بدانید که سهوی است چرا که به شدت کردها را دوست دارم. من خیلی خوشحالم که هنوز هم خیلی از کردها را با لباس کردی در شهر می‌بینم و ناراحتم که خیلی‌ها لباس غیر کردی می‌پوشند. فکر می‌کنم که بزرگ‌ترین لطمه به فرهنگ کردی را خود قوم کرد زده‌اند و باید حواسشان جمع باشد که اروپایی نشوند. در پایان آرزوی سلامتی برای همه، به خصوص مردم خوب و صمیمی پاره و اورامانات دارم ■